

علم أصول الفقه

٣-٧-٩٢ مبادئ مختص تصديقي ٢

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

روش منطقی

- اصول فقه در صدد مطالعه‌ی مسایلی است که ابزار عمومی استنباط هستند.
- به تعبیر دیگر اصول فقه حجت را مورد مطالعه قرار می‌دهد و این یک امر حقیقی به آن معنایی که در فلسفه، حقایق مورد مطالعه هستند، نیست.

روش منطقی

- حاصل سخن این است که:

روش منطقی

- منطق می خواسته قالب اندیشه را بدون در نظر گرفتن ماده، مورد مطالعه قرار دهد، اما چون آن ماده‌ای که همواره قالب اندیشه‌ی منطقی در آن خودش را نشان می‌داده، ماده‌ای فلسفی بوده، قالبی که مورد مطالعه‌ی اصلی و جدی منطقی قرار گرفته، قالب تفکر فلسفی است.

روش منطقی

- پس اگر منطقی روشی را مورد مطالعه قرار داده - که البته هم منطقی مطالعه‌ی روش نبوده و روش، امری تبعی محسوب می‌شده - آن روش، **روش تعقل فلسفی** است و منطقی خودش هم از همین روش برای مطالعات خویش استفاده کرده است.

روش منطقی

- در مقابل فکر قوهی حدس قرار دارد. حدس در اصطلاح منطقی دست یافتن به پاسخ پررش بدون حرکت است. بنابراین حدس، آنی است و امتداد زمانی ندارد. واضح است حدس در اصطلاح منطقی‌ها با حدس به معنای گمان و تخمین که در نزد عرف به کار می‌رود، فرق دارد.
- توجه به قالب و صورت و عدم توجه به محتوا باعث گردید منطق دیگری ظهور و بروز پیدا کند که به آن منطق سنبلیک یا منطق ریاضی می‌گوییم. منطقیان سنبلیک یا منطقیان ریاضی با توجه به این که منطق به محتوا کاری ندارد و به شکل و قالب نظر دارد، سعی نمودند تمام محتواها را تخلیه کنند و به جای آنها از رموز و سنبل‌ها استفاده نمایند. از این رو، بر خلاف آنچه در منطق کلاسیک شاهد هستیم، در منطق ریاضی، گزاره‌ها و قضایا بیانگر محتوای خاصی نیستند. رموزها و سنبل‌ها در منطق ریاضی در واقع رمز قالب‌ها هستند که می‌توانند پذیرای هر محتوایی باشند. در حالی که در منطق کلاسیک همواره قالب‌ها در ضمن یک محتوای خاص مطرح شده‌اند. منطقیان گذشته مجبور بودند برای بیان قالب‌ها از محتوا استفاده کنند؛ زیرا قالبی بدون محتوا وجود ندارد. به همین سبب شکل و صورت منطق کلاسیک همیشه در یک محتوایی تجسم پیدا کرده است و ما همیشه شاهد گزاره‌ها یا مطالبی هستیم که در واقع منطقی نیستند و از علوم دیگر به خصوص فلسفه به عاریت گرفته شده‌اند.
- ناگفته نماند منطق ریاضی در ادامه‌ی سیر خویش از منطق کلاسیک جدا شد. منطق ریاضی به دلیل این که صبغهی ریاضی پیدا می‌کرد و دما دم انتزاعی‌تر می‌شد - که این انتزاعی شدن خصوصیت ریاضیات است - به بحث‌هایی کشیده شد که در منطق کلاسیک اصلاً وجود نداشت. منطق کلاسیک به دلیل استفاده از محتوا محدود بود و نمی‌توانست از آن حد فراتر رود. در حالی که این حد و مرز در آنجا که از سنبل‌ها استفاده می‌شد، وجود نداشت.
- البته از آن سو، در منطق کلاسیک به دلیل استفاده از محتوا، تحلیل‌های معنایی عمیق‌تر از تحلیل‌های معنایی در منطق ریاضی است. در منطق ریاضی معانی فقط به صورت قالب مطرح می‌شوند و به عبارت بهتر فقط قالب بودن آنها و سپس جنبه‌ی رمز و سنبلشان مطرح است. از این رو، دیگر چندان تحلیل‌های معنایی جایی پیدا نکرده است. در حالی که در منطق کلاسیک تحلیل‌های معنایی بحث مهمی را تشکیل می‌دهند. به طور مثال حقیقت قضیه در منطق کلاسیک بحث پیچیده، دقیق و بسیار مهمی است که در منطق ریاضی چندان اهمیتی ندارد. منطق ریاضی بسیار سریع از توضیح حقیقت قضیه می‌گذرد. زیرا آنچه برای او مهم است، روابط بین گزاره‌ها است.
- منطق ارسطویی از ابتدا دو شاخه شد. یک شاخه به کشورهای اسلامی آمد و در فرهنگ اسلامی رشد کرد و یک شاخه در غرب ماند. شاخه‌ای که به کشورهای اسلامی آمد به شدت رشد کرد و تناور شد. در واقع آنچه در این حوزه به آن منطق ارسطویی می‌گوییم، با آنچه ارسطو عرضه کرده، فاصله دارد. خیلی از مطالب را دانشمندان اسلامی مثل فارابی و بوعلی سینا در منطق مطرح کردند و گسترش دادند. اما همین شاخه‌ی منطقی که در حوزه‌ی اسلامی رشد کرد، در ادامه‌ی مسیر خویش به دو شاخه‌ی دیگر تبدیل گشت. یک شاخه را فلیسوفان متفکر شدند و شاخه‌ی دیگر را متکلمان. مکتوبات بوعلی سینا و خواجه نصیر الدین طوسی در زمینه‌ی منطق، از شاخه‌ای است که گرایش فلسفی در آن قوی است و کتاب‌هایی مثل حاشیه‌ی مولی عبدالله، شمسیه، شرح شمسیه و جوهر النضید از کتاب‌های منطقی با گرایش کلامی است. در واقع آنها که گرایش فلسفی داشتند، بیشتر از مثال‌های فلسفی استفاده کرده‌اند و آنها که گرایش کلامی داشتند، مثال‌های کلامی را در کتب خویش آورده‌اند. البته بین فلسفه و کلام هم تعامل وجود داشته و این طور نبوده که این دو کاملاً از هم جدا باشند.
- البته قاعدتاً در طبقه بندی علوم همین توقع وجود داشته که همه‌ی علوم مبادی خودشان را از فلسفه بگیرند؛ در حالی که فلسفه - که علم اول است - به هیچ علم سابقی اعتنا نداشته باشد.
- به لحاظ آموزشی هم همین طور است. با این که منطق از نظر ترتیب علوم، خودش مبتنی بر فلسفه است، ولی در آموزش، منطق به عنوان مقدمه‌ی آموزش فلسفه تلقی می‌شده و می‌شود.
- ناگفته نماند که در ادامه، همه‌ی این بحث‌ها توسعه پیدا کرد. بحث حقیقت نمایی که بخشی از آن را فیلسوف در بحثی مثل چیستی علم متکفل شد و بخشی دیگر را منطقی در بحث چگونگی درست اندیشیدن و چگونگی مطابقت علم با واقع بر عهده گرفت، با پیدایش معرفت شناسی، بحث مستقلاً راتشکیل داد. در گذشته فلسفه، علم را به عنوان یک موجود مورد مطالعه قرار می‌داد که ما امروزه به چنین بحث‌هایی، بحث‌های وجود شناسی می‌گوییم. معرفت شناسی به عنوان شاخه‌ای در کنار وجود شناسی مطرح شد و هدف آن فقط بررسی این نقطه بود که معارف بشری تا چه حد واقع نما هستند و تا چه حد آن چه را که ورای آنها است، نشان می‌دهند.
- در آینده به توضیح مفصل این بحث خواهیم پرداخت.

نسبت منطق با متدلوژی

- بعد از بررسی مفهوم فکر و روش، جا دارد به نسبت بین منطق و متدلوژی پردازیم.
- **بین منطق و متدلوژی چه نسبتی برقرار است؟**
- آیا منطق دانشی جدا و کاملاً بیگانه از متدلوژی است؟ یا منطق دانشی است که متدلوژی بخشی از آن را تشکیل می‌دهد؟ یا متدلوژی دانشی است که منطق بخشی از آن را تشکیل می‌دهد؟ یا این که هر دو، دو عنوان برای یک معنوی هستند و واقعاً یک چیزند؟

نسبت منطق با متدلوژی

- در تعبیر کسانی که در این زمینه بحث کرده‌اند، به خصوص غربی‌ها، در مورد نسبت بین منطق و متدلوژی اختلاف وجود دارد. برخی مثل «جان استوارت میل» اصرار داشتند منطق و متدلوژی یک چیز هستند و آنها فقط دو تعبیر هستند بر یک مطلب.

نسبت منطق با متدلوژی

- برخی دیگر اگرچه روش «جان استوارت میل» را در این مورد نپذیرفتند؛ اما این مطلب را که متدلوژی و منطق یک چیز باشند، تقویت کرده و آن را انکار ننموده‌اند. از این جمله می‌توان «جان دیویی» را نام برد.

نسبت منطق با متدلوژی

- وی در کتاب خویش به نام «منطق، تئوری تحقیق» با این مطلب که منطق و متدلوژی دو دانش جداگانه باشند، با تردید برخورد می‌کند و می‌گوید:
- «این که کتاب‌های منطق و کتاب‌های متدلوژی با این نگرش نوشته شده‌اند که اینها دو دانشند، دلیل بر این که اینها واقعاً دو دانش باشند، نیست. از آن سو، این نکته هم که برخی تلاش‌ها برای همسانی منطق و متدلوژی - مثل تلاش جان استوارت میل - با شکست مواجه شده، نمی‌تواند دلیلی بر تفاوت این دو دانش باشد».

نسبت منطق با متدلوژی

- در مقابل این رأی، برخی دیگر مثل «فلیسین شاله»، متدلوژی را قسمت مهمی از منطق به شمار آوردند. وی در کتابش به نام **متدلوژی** که شاید اولین کتاب در زمینه متدلوژی باشد که به زبان فارسی ترجمه شده است، اضافه بر مطلب فوق، در یک تفسیر دیگری می‌گوید: «**متدلوژی عبارت است از مطالعه‌ی نفسانیات عالمی که روش صحیحی را به کار می‌بندد**». یعنی در متدلوژی ما عالمی را که روشش در کار علمی‌اش صحیح و درست است، به عنوان الگو در نظر می‌گیریم و نفسانیات او را - یعنی حالات درونی‌اش را مثل این که چگونه اقدام به تحقیق می‌کند، چگونه به یک مسأله می‌پردازد، چگونه مطالعه می‌کند و... - مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نسبت منطق با متدلوژی

- فلیسین شاله در تعبیر دیگر باز متدلوژی را طوری تفسیر کرده که خیلی شبیه تفسیرهایی است که ما از منطق داریم. وی می‌گوید: «متدلوژی علمی دستوری است که قواعدی را برای فکر تدوین می‌کند تا ما با کاربرد این قوانین بتوانیم به حقایق دست پیدا کنیم». این تعریف خیلی به تعریف منطقی‌های ما از منطق نزدیک است.

نسبت منطق با متدلوژی

- در نظر فلیسین شاله متدلوژی نفسانیات عالمی را که روش صحیحی را به کار می‌گیرد، مطالعه می‌کند و بعد قواعدی را ارایه می‌دهد که اگر کسی بر اساس آن عمل کند، نتیجه‌ی کارش مطابق با واقع خواهد بود.
- بدین ترتیب قواعدی که متدلوژی عرضه می‌کند، قواعدی نیست که به آن معنا قانون‌گذاری شده باشد و یک مشرع و قانون‌گذار آن را صادر کرده باشد، بلکه قوانینی است که از تحلیل به دست می‌آید. و این تقریباً عین همان تعریفی است که ما در منطق داریم و قبلاً به توضیح آن پرداختیم.

نسبت منطق با متدلوژی

- اما واقعاً نسبت بین منطق و متدلوژی چیست؟
- همان طور که در قبل بیان کردیم، **منطق از فکر بحث می کند و متدلوژی از متد و روش که همان مسیر فکر است.**

نسبت منطق با متدلوژی

- مسیر فکر با فکر - که خودش حرکت است - دو امر ملازمند. هر حرکتی و هر سیری، مسیری دارد.
- آنچه در منطق مورد مطالعه قرار می‌گیرد، سیر است و آنچه در متدلوژی مطرح می‌شود، مسیر است.
- این سیر و مسیر از همدیگر جدا نمی‌شوند؛ یعنی ما فکر بدون روش و روش بدون فکر نداریم.

نسبت منطق با متدلوزی

- به عبارت دیگر حرکتی که از مجهول به سمت معلومات رخ می دهد و در داخل معلومات ادامه پیدا می کند و سپس به مجهول بازگشت می نماید، مسیری دارد.
- این سیر و مسیر - این فکر و روش - از هم جدا نمی شوند، دو امر ملازمند ولی دو چیز هستند. حرکت امری غیر از مسیر حرکت است.

نسبت منطق با متدلوژی

- بله آنچه در منطق مورد مطالعه است، قالب فکر است بدون در نظر گرفتن محتوا.
- زیرا ما در منطق می پذیریم که هر فکری یک قالب و صورت دارد و یک محتوا و معنا.
- در متدلوژی نیز آنچه مد نظر است، خود مسیر است بدون در نظر گرفتن محتوایی که در این مسیر ریخته می شود.

نسبت منطق با متدلوژی

- بنابراین اگرچه موضوع منطق و متدلوژی از هم جدا است - یکی در مورد فکر است و دیگری در مورد روش - ؛ اما این دو امر کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند.
- پس ما می‌توانیم بگوییم:
- **منطق و متدلوژی، دو نگاه هستند به یک چیز.** زیرا مسیر حرکت، امری جدا از خود حرکت نیست، بلکه امری است که از خود حرکت انتزاع می‌شود.

نسبت منطق با متدلوزی

- پس در واقع منطق و متدلوزی از دو جهت، از یک امر صحبت می‌کنند و به عبارت دیگر دو زاویه را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- همان طور که بیان کردیم از گذشته تا حال همواره این تردید وجود داشته که آیا متدلوژی و منطق دو دانش هستند یا این که همپوشانی دارند؟
- به تبع این بحث، سؤال دیگری طرح گردید و آن این که **آیا روش جامعی که همه‌ی علوم را در برگیرد، وجود دارد؟**

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- در ابتدای بحث‌های متدلوژی یا لااقل بر اساس بعضی گرایش‌های موجود در این زمینه، سعی بر این بود که متدلوژی جامعی برای تمام علوم ارایه گردد؛ اما در گذر زمان خلاف این تلاش اتفاق افتاد و متدلوژی علوم مختلف از هم جدا شد.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- توضیح آن که به دلیل مقایسه‌ی علم متدلوژی با علم منطق همواره به نظر می‌رسید که در اینجا هم همانند علم منطق باید به یک روش جامع برای تمامی علوم دست یافت؛ چرا که در بحث‌های منطقی به طرح قواعد کلی می‌پردازیم و ظاهراً به نوع علمی که می‌خواهیم در آن از منطق استفاده کنیم، توجه نداریم. در آنجا قواعد را بر اساس علوم مختلف دسته بندی نمی‌کنیم و نمی‌گوییم: فلان قاعده مربوط به فلسفه است، فلان قاعده مربوط به فقه است، فلان قواعد مربوط به اصول فقه است و.... یعنی در واقع فارغ از علوم مختلف به بحث‌های منطقی می‌پردازیم.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- پس قاعدتاً باید در علم متدلوژی هم چنین هدفی را دنبال کنیم؛ همان طور که بحث‌های متدلوژی هم در ابتدا با همین هدف آغاز شد. در اینجا هم تلاش بر این بود که روش‌های مختلفی که در علوم کاربرد دارند، مورد بررسی قرار گیرد؛ بدون این که دانش خاصی لحاظ شود.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- اما در ادامه کم‌کم این گرایش غلبه پیدا کرد که ما می‌توانیم برای هر دانشی، یک بحث روش‌شناسانه داشته باشیم و روش یا روش‌های خاص به آن را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. قاعدتاً چنین بحثی، بخشی از فلسفه‌ی آن دانش را در بر خواهد گرفت.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- بر اساس همین گرایش بود که بحث **طبقه بندی علوم بر اساس روش** مطرح گردید.
- می دانیم **جایگاه بحث طبقه بندی علوم فلسفه است**. در گذشته در بحث های فلسفی و منطقی تنها معیاری که برای تمایز علوم از همدیگر ذکر می گردید، موضوع علم بود؛ اما بعدها طبقه بندی بر اساس روش به عنوان راه دیگری برای دسته بندی علوم مطرح شد. و این بحثی است که حتی در آثار محققان و فیلسوفان معاصر حوزوی (و نه غربی) نیز به چشم می خورد.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- بدیهی است پذیرش طبقه بندی علوم بر اساس روش، مبتنی بر پذیرش این است که ما در علوم مختلف روش‌های مختلف داریم و یک مجموعه روش که در تمام علوم به کار گرفته شود، وجود ندارد.
- بله ممکن است یک روش یا چند روش در بسیاری از علوم یا حتی در تمام علوم به کار رود؛ اما این بدان معنا نیست که تمام روش‌های علوم مختلف، با همدیگر مشترکند.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- در نتیجه‌ی این طبقه بندی، علمی که متدهای نزدیک به هم دارند، در یک گروه قرار می‌گیرند. به طور مثال متدلوژی علوم تجربی از روش‌های علوم شیمی، فیزیک، زیست‌شناسی بحث می‌کند و متدلوژی علوم انسانی از روش‌های موجود در تمام علوم انسانی.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- البته خود این گروه‌ها به مجموعه‌های کوچک-تری نیز تقسیم می‌شوند و در این تقسیمات، متدلوژی علمی که باز به هم نزدیک‌تر هستند، در یک دسته قرار می‌گیرند و از بقیه‌ی علوم در گروه خود تفکیک می‌شوند.
- از این رو، مثلاً ما در گروه متدلوژی علوم انسانی، زیرمجموعه‌ای به نام متدلوژی علوم اجتماعی داریم که مجموعه‌ای از علوم انسانی را تحت حوزه‌ی خویش می‌گیرد.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

- با این وصف سخن از متدلوژی علم اصول فقه نیز با همین تلقی است که هر دانشی می‌تواند متدها و روش‌های خاص به خود داشته باشد و شناخت آن روش‌ها، یک امر جداگانه‌ای است که باید مورد دقت و بررسی قرار گیرد.
- این بررسی همان طور که در قبل هم بیان کردیم و الآن بر آن تأکید می‌ورزیم، جزو فلسفه‌ی آن علم به حساب می‌آید و از مطالعات بیرونی ما نسبت به آن دانش است.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

• لازم به ذکر است که بحث منطق و متدلوژی را در اینجا تا حدی مورد مطالعه قرار می‌دهیم که تصویر صحیحی از متدلوژی حاصل گردد؛ فراتر از این ما را به شدت از ساحت مورد نظرمان دور می‌کند. مسلماً مطالب دیگری هم هست که باید در جای خودش مورد بحث و بررسی قرار گیرد. به طور مثال در خود بحث‌های منطق این سؤال مطرح است که آیا منطق بر پیش فرض‌هایی استوار است یا خیر؟ ما عملاً در منطق کلاسیک می‌پذیریم که منطق، موضوع خود را از فلسفه می‌گیرد و منطق مبتنی بر فلسفه است. پس جا دارد پرسیم که اگر منطق مبتنی بر فلسفه است، آیا خود آن بحث‌های فلسفی که مقدمات مباحث منطقی را تشکیل می‌دهند، به قواعد منطقی نیاز دارند؟ در جواب می‌گوییم: بله و با این جواب با مشکل دور مواجه می‌گردیم؛ چرا که قواعد منطقی بر بخشی از بحث‌های فلسفی متوقف است که خود همان بحث‌ها بر قواعد منطقی توقف دارند.

• راه حلی که برای این مشکل وجود دارد، توجه به امور بدیهی است. اگر ما در حیطه‌ی معلوماتمان، معلومات بدیهی داریم - که داریم - در حیطه‌ی استنتاجات هم بدیهیاتی داریم. قیاس شکل اول همان‌طور که در جای خودش بیان شده، بدیهی‌الانتاج است. مقصود از بدیهی‌الانتاج بودن این نیست که نتیجه‌اش بدیهی است؛ چرا که نتیجه‌اش حتماً یک دانش نظری است. مسلماً مقصودمان هم این نیست که مقدمات این استدلال بدیهی است، چرا که در جای خود آمده که مقدمات یک قیاس خودش می‌تواند حاصل استدلال دیگر و در نتیجه نظری باشد. مقصود ما از بدیهی‌الانتاج بودن این است که اگر صغری و کبرایی با شرایط مذکور در شکل اول کنار هم گرد آیند، نتیجه که در آن حد اصغر، موضوع و حد اکبر، محمول است، به صورت بدیهی حاصل می‌گردد.

متدلوژی و طبقه بندی علوم

بنابراین با توجه به این که قیاس بخش مهمی از قواعد منطقی را تشکیل می‌دهد و قیاس شکل اول، قیاس مهمی در بین اقیسه است، می‌توان ادعا نمود که در متن قواعد منطقی، بداهت نهفته است. و برای ما این امکان وجود دارد که بر اساس این انتاج بدیهی و با استفاده از اطلاعات بدیهی - تصدیقات بدیهی - یک ساختار فلسفی را سامان دهیم تا در آن ساختار به مبانی منطقی دست یابیم. همچنان که در همان بحث‌های فلسفی نهایتاً به اثبات معقولات ثانی منطقی می‌رسیم و می‌گوییم: این معقولات، موضوع علم منطق را تشکیل می‌دهد. بلکه باید توجه داشته باشیم که تغییر مبادی و مبانی فلسفی می‌تواند در تغییر منطق مؤثر باشد. یعنی اگر مبانی فلسفی را تغییر دهیم، ممکن است بعضی از قواعد منطقی تغییر کند. زیرا بین مباحث فلسفی و مباحث منطقی ارتباط وجود دارد.

این کتاب را دکتر یحیی مهدوی از زبان فرانسه به فارسی ترجمه نمود. در زمانی که وی به ترجمه‌ی این کتاب پرداخت، اصطلاح روش شناسی که بعدها به عنوان معادل متدلوژی انتخاب گردید، وجود نداشت. از این رو، مترجم با این که با زبان فرانسه کاملاً آشنا بود و می‌دانست متدلوژی به معنای شناخت روش است؛ اما در پیدا کردن اسم کتاب با مشکل مواجه بود. «شناخت روش» معادل مناسبی به نظر نمی‌رسید و اصطلاح روش شناسی هم اصلاً شناخته شده نبود. وی در نهایت متدلوژی را به فلسفه علمی ترجمه کرد و نام کتاب خویش را «فلسفه علمی» نهاد. این کتاب از کتاب‌های بسیار قدیمی است که دانشگاه تهران منتشر نموده است.

بدیهی است اگرچه منطق به دنبال صورت و قالب فکر بدون در نظر گرفتن محتوا و معنا است؛ اما این صورت و قالب همواره در یک محتوا و معنایی تحقق پیدا می‌کند. قالب مستقل از محتوا و معنا، تحقق خارجی ندارد. در مورد متدلوژی هم همین طور است. درست است که متدلوژی در پی مطالعه‌ی روش با قطع نظر از محتوا است؛ اما روش - مسیر حرکت و مسیر فکر - به صورت مستقل تحقق پیدا نمی‌کند و همواره در یک محتوایی عینیت می‌یابد.